

صحابه از نظر قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

آیت الله محمدهادی معرفت
محقق و مجتهد حوزه علمیه قم

چکیده

صحابه یا صحابی، عنوان فحیمی است که جز فرهیختگان اطراف مقام رسالت را نشاید. از این رو در توصیف و تعریف صحابه، چه از پیامبر اکرم و چه از ائمه اطهار، توصیه‌های اکید شده و حرمت آنان را واجب شمرده‌اند. عمده، تعریف اصطلاحی صحابی است که امثال ابن حجر عسقلانی به طور گسترده معتقدند هر که با حضرت، کمترین ملاقاتی داشته و ایمان بیاورد و مسلمان بمیرد جزء صحابه شمرده می‌شود که این تعریف از دیدگاه مکتب اهل بیت، قابل قبول و معقول هم نیست، زیرا عنوان «صحابی» یک عنوان عرفی مورد اتفاق همگان است که حتی به اطرافیانی که همواره حضور خدمت دارند مانند خدمه و راننده و فانوس کش را هرچند به شخص مورد نظر، علاقه‌مند و فرمانبردار باشند، صحابه نمی‌گویند، مگر آنکه همه همت خویش را مصروف کسب علم و معرفت از محضر شخصیت مورد نظر کرده باشند و هر یک، جلوه‌گامی از صفات حمیده و اخلاق کریمه آن حضرت باشند و اصحاب پیامبر اسلام مانند حواریون حضرت مسیح، تعداد نفراتی هستند که از برکات و جود آن حضرت در حد بالایی، بهره‌ها برده و کسب فیض وافر کرده باشند.

کلید واژه‌ها: قرآن، صحابه، پیامبر، اهل بیت

عنوان «صحابه»، عنوان فحیمی است که تنها شایسته کسانی است که پروانه وار گرداگرد شمع وجود حضرت ختمی مرتبت را فرا گرفته بودند و بر اثر ملازمت و مصاحبت پیوسته، از برکات

وجودی آن حضرت بهره‌ها برده و هریک، همچون مظهري تابناک جلوه‌گر صفات و اخلاق کریمه آن وجود مبارک گردیده بودند.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - از روز نخست، نخبگان از پیروان راستین خود را در پوشش عنایت خاص خود قرار داده و در فرصت‌های مناسب و احیاناً روزانه در تعلیم و تربیت آنان کوشا بود تا هریک حامل رسالت جهانی اسلام بر جهانیان گردند و به مصداق آیه کریمه «و كذلك جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً» و سائطی باشند تا پیام ناب اسلام را از منبع اصیل آن دریافت کرده، به جویندگان و پویندگان راه حق و حقیقت برای همیشه ارائه دهند.

صحابه، یارانی بودند که همواره پشتوانه مستحکمی برای تثبیت و پیشرفت اسلام، جان بر کف بودند و از هر گونه بذل جهد و توان در راه تقویت و استحکام پایه‌هایی اسلام، دریغ نمی‌ورزیدند. همواره منتظر خدمت و دریافت دستور خاص سرورشان بودند تا از جان و دل در انجام آن بکوشند، هر چند دشوار و سنگین باشد. زیرا جان‌فشانی در راه دوست از هر سهلی سهل‌تر است و از هر شیرین شیرین‌تر و هر گز، احساس دشواری یا سنگینی بار نمی‌کردند و بی‌پروا در انجام خدمات کوشا بودند... و مصداق «الذین اتبعوه فی ساعة العسرة»^۱ را تحقق عینی بخشیدند.

خداوند درباره این فرهیختگان شایسته می‌فرماید: «والسابقون الأولون من المهاجرین والانصار، والذین اتبعوهم بإحسان، رضی الله عنهم و رضوانه...» و در پایان آیه نشانه افتخار «ذلك الفوز العظيم»^۲ را نصیب آنان می‌گرداند.

در آیه دیگر می‌فرماید: «محمد رسول الله، والذین معه أشدء علی الکفار رحماء بینهم، تراهم رکعاً سجداً، یتبعون فضلاً من الله و رضواناً، سیماهم فی وجوههم من أثر السجود، ذلك مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاءً فأزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع، لیعیظ بهم الکفار. و عد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجراً عظیماً»^۳.

فضل الله راوندی از امام موسی بن جعفر - علیهما السلام - روایت می‌کند، که از پدرانش از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «انا امة لاصحابی، فاذا قبضت دنا من أصحابی ما یعودون. و اصحابی ائمة لامتی فاذا قبض اصحابی دنا من امتی ما یعودون. ولا یزال هذا الدین ظاهراً علی الادیان کلها مادام فیکم من قدرآنی و من رأی من رأی»^۴.

در این حدیث شریف، پیامبر اکرم، خود را مأمن و ملجأ در کشف معضلات و حل مشکلات برای صحابه معرفی می‌کند و پس از وی، صحابه دارای سمت مرجعیت عموم هستند. سپس

نوید می دهد که دین و آئین اسلام، همواره شکوفایی و برتری دارد، مادام که در میان امت کسانی باشند که همچون صحابه، از نور علم و هدایت پیامبر بهره مند باشند و در میان جمع امت به نور افشانی همت گمارند.

و لذا در حدیثی از امام امیرمؤمنان - علیه السلام - آمده که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: «طوبی لمن رأى، أو رأى من رأى، أو رأى من رأى من رأى من رأى»^۵.

خوشا به حال کسانی که شرف حضور مرا یافته، یا نزد حضور یافتگان حضور یافته، یا از حضور یافتگان نزد حضور یافته، بهره گرفته اند. که این حالت تسلسل، پیوسته و برای همیشه، در سلسله فرهیختگان امت ادامه دارد. لذا همواره امت، از این فرهیختگان - که وارثان علم نبوت و دارندگان و دایع مقام رسالت اند - بهره وافی می برند و هیچ گاه زمین، از حجت حق خالی نخواهد بود و ائمه اطهار - علیهم السلام - و تربیت یافته گان مکتب اهل بیت - علیهم السلام - ادامه دهنده حلقهات این سلسله مبارکه هستند.

ابن حجر هیثمی در ملحق کتاب «الصواعق» (باب أن اهل البيت أمان لاهل الارض) حدیثی از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل می کند: «فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی، ینفون عن هذا الدین تحریف الغالین، وانتحال المبطلین، و تأویل الجاهلین»^۶.

یعنی در هر دوره از زمان که بر امت می گذرد، شخصیت های با کفایتی از سلاله طیبه وجود دارند که جلو هر گونه انحرافات را می گیرند و در روایتی دیگر از امام احمد بن حنبل و غیره می آورد که پیامبر اکرم فرمود:

«النجوم أمان لاهل السماء... و اهل بیتی أمان لاهل الارض...». و در حدیثی دیگر: «أمان لامتی من الاختلاف...»^۷.

لذا ادامه دهنده رویت روایتی از پیامبر اکرم (ص)، همان سلاله طیبه عترت ظاهره هستند.

مولا امیرمؤمنان - علیه السلام - در مدح انصار فرموده: «هم - والله - ربوا الاسلام كما یربى الفلوق مع غنائهم، بأیدیهم السباط و السننهم السلاط»^۸.

(آنان را پروراندند، چنانکه کره اسب از شیر گرفته را پروراندند. با توانگری و دستهای بخشنده و زبان های برنده)^۹.

از این قبیل توصیفات درباره اصحاب پیامبر اکرم (ص) - در کلمات بزرگان اهل عصمت - فراوان به چشم می خورد، که از صحابه ستایش کرده و آنان را مورد دعای خیر قرار داده اند، چنانچه در کلمات امام سجاد و امام صادق و امام رضا - علیه السلام - آمده، شمه ای از آن را به سمع

اکنون این پرسش مطرح است که این گونه تعاریف و ستایشها شامل تمامی اصحاب می‌گردد - چنانچه ظاهر اطلاق لفظ است - یا عده مخصوصی که به راستی حق صحبت پیامبر را ادا کرده و آنچه لازمه صحابی بودن است در خود فراهم کرده اند؟
لذا، باید تعریف جامع و مانعی از صحابه ارائه داد تا موضع گرانقدر این زمره از حاملان پیام رسالت از دیگران جدا شوند و بی‌جهت کسانی که شایستگی این لقب فخیم را ندارند، آنان را به معنای واقعی کلمه، صحابی ندانیم.

صحابه - از نظر لغت - به دو معنا آمده:
۱ - مصدر «صَحِبَهُ صُحْبَةً وَ صَحَابَةً» به معنای: صَاحِبَهُ مُصَاحَبَةً آئی لازمه و عاشره ... ملازم و معاشر کسی بودن.
۲ - جمع صاحب، که به پنج گونه آمده: صَحْب. صُحْبَة. صحبان. أصحاب، صحابه - به فتح و کسر صاد - جمع أصحاب: اصحابیب.
صَحَابَه - اصطلاحاً - به اصحاب و یاران پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - گفته می‌شود... و مفرد آن: صحابی، با یاء نسبت، به معنای: منسوب به زمره أصحاب یا منسوب به صحبت و صحابت مصدری، به معنای: فردی که شرف افتخار صحبت و مصاحبت پیامبر را یافته است.. و این تفسیر دوم شاید اوفق باشد و به هدف و مقصود این نسبت نزدیک تر ...
لذا صحابه یا صحابی - بالحاظ یاء نسبت، که یک نوع وابستگی مستحکم را می‌رساند - به معنای مطلق مصاحب و ملازم رکاب نیست، بلکه شرائطی دارد که باید در او فراهم باشد.
مقصود از رابطه مستحکم، رابطه وثیق فرهنگی و علمی است که این دسته از فرهیختگان را مظاهر تجلی خلق و خوی پیامبر گرامی نشان دهد!

در قرآن کریم، در نعت و توصیف صحابه، تعبیری به کار رفته، که موضع صحابی را در عین

فخامت و عظمت، سنگین و با شرائط دشوار، معرفی می کند:

«الذین اتبعوه فی ساعة العسرة»^{۱۱}.

«أشداء علی الکفار رحماء بینهم. تراهم رکعاً سجداً. یتتغون فضلاً من الله و رضواناً سیماهم فی وجوههم من اثر السجود»^{۱۲}.

«وَأودوا فی سبیلی و قاتلو و قتلوا»^{۱۳}.

«فَالذین آمنوا و عزّروه و نصرّوه و اتّبعوا النور الذی أنزل معه، اولئک هم المفلحون»^{۱۴}.

«والموفون بعهدهم إذا عاهدوا، و الصابرين فی البأساء و الضراء و حین البأس، أولئک الذین صدقوا و اولئک هم المفلحون»^{۱۵}.

و از این قبیل آیات که موضع صحابی بودن را سنگین ولی پربار معرفی می کند. مولا امیر مؤمنان - علیه السلام - درباره صحابه می فرماید:

«أوصیکم بأصحاب نبیکم .. و هم الذین لم یحدثوا بعده حَدَثاً و لم یؤوؤا مُحدثاً؛ فإنّ رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - أوصی بهم»^{۱۶}.

حضرت درباره صحابه سفارش می کند، زیرا پیامبر سفارش آنان را نموده است و در معرفی آنان می گوید: مشروط بر آنکه پس از رحلت پیامبر، بدعت گذار نبوده باشند و نیز بدعت گذاری را در آستین خود، پرورش نداده باشند.

و نیز در فرموده امام سجاد - علیه السلام - آنجا که درباره صحابه دعا می کند، یادآور می شود: «الذین أحسنوا الصحابة و الذین أبلوا البلاء الحسن فی نصره و کانفوه...»^{۱۷} که تفصیل آن را می آوریم. آنانکه لازمه صحابی بودن را به خوبی رعایت کردند و در نصرت و یاری او با دشواری ها، پنجه نرم کردند و به خوبی از عهده نصرت او برآمدند و همواره کمک یار او بودند ...

اینک تعریف صحابه از منظر قرآن کریم و دیدگاه ائمه اطهار:

«صحابه - جمع صحابی - فرهیختگان از شیفتگان فخر رسالت بودند، که پروانه وار شمع وجود آن حضرت را فرا گرفته، شبانه روز از فیض برکات آن جناب بهره وافر می بردند و در یاری و نصرت وی، همواره کوشا بودند و تمامی هستی خود را در طبق اخلاص، نثار مقدمش می نمودند و در پرورش شجره طیبه اسلام و نشر و پخش تعالیم عالیه قرآن لحظه ای، غفلت نمی ورزیدند. همیشه بیدار، همیشه هوشیار، تا آسیمی به بدنه این درخت برومند وارد نیاید، نفس نفیس خود را

بی دریغ در این راه، بذل و جانفشانی می کردند. هیچ گاه تعلل نجسته و در سختی ها و دشواری ها، عقب گرد نکرده و در تداوم و هرچه بارورتر شدن اسلام برای همیشه می کوشیدند و چون سپری آهنین، جلو هر گونه بدعت و ناروایی می ایستادند، گرچه به قیمت از دست دادن جان و هستی خویش باشد...».

طبق این تعریف، صحابه کسانی بودند - که بر اثر تربیت مستمر پیامبر اسلام - مظهریت خلق و خوی آن حضرت را یافته و جلوه گاه علم و حکمت و حامل رسالت جهانی اسلام گردیدند. لذا صحابه پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - همانند حواریون حضرت مسیح - علیه السلام - گروه خاصی بودند، که جنبه اختصاصی به آن حضرت را داشتند.

از این رو، همه اطرافیان و پیروان آن حضرت - چه در مکه و چه در مدینه - و حتی کسانی که برای خدمات معمولی در کنار حضرت بودند، صحابه شمرده نمی شوند. مگر آنکه جنبه اختصاصی وی در جهت کسب معنویت باشد. در این راه با تمام توان کوشیده باشد و بر همین حالت فرهیختگی تداوم یافته باشد.

این تعریفی است که بزرگان شیعه، طبق تعالیم اهل بیت و صریح کتاب عزیز از صحابه و صحابی دارند و هر آنچه مدح و فضیلت که برای صحابه در لسان پیامبر اکرم و دیگر معصومان رسیده، تنها شامل همین گروه خاص می گردد و لاغیر...



ولی ابن حجر عسقلانی، از صحابه، تعریف دیگری دارد که شامل تمام اطرافیان، بلکه همه مسلمانان عصر رسالت، که صرفاً با حضرت ملاقاتی - هر چند کوتاه - داشته باشند، می گردد. چنین می گوید: «الصحابی من لقی النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - مؤمناً به و مات علی الاسلام».

صحابی کسی است که با پیامبر اندک ملاقاتی داشته باشد و به وی ایمان آورده و مسلمان بمیرد و در توضیح این تعریف می گوید: ملاقات وی با پیامبر چه اندک باشد یا طولانی. از وی حدیثی نقل کرده باشد یا نه. در جنگ در رکاب حضرت شرکت باشد یا نه. ابن حجر این تعریف را بهترین تعریف توصیف می کند.^{۱۷}

معلوم نیست ابن حجر، این تعریف را بر چه مبنایی مطرح کرده، زیرا بنا بر این تعریف، عنوان صحابی با واژه مشاهد (مطلق مشاهده و دیدار) یکسان خواهد بود، و این، منطقی به نظر

نمی رسد که هر که دیگری را دیدار کرد، یا اندکی با گفتگو کرد و تا حدی شیفته وی گردید، او را از صحابه وی به حساب بیاوریم.

اساساً، صحابه و اصحاب و صحابی، اصطلاحی عرفی است که در متداول عام به کار می رود، مثلاً: اصحاب امامین الباقر والصادق - علیهما السلام - یا اصحاب ابوحنیفه یا احمد بن حنبل، صرفاً به کسانی نمی گویند که آنان را مشاهده کرده و یا اندکی با آنان ملاقاتی داشته و یا به عنوان مقلد ملتزم دستورات فقهی آنان گردیده باشد. مگر آنکه مدت ها، ملتزم حضور گردد و از علم و فقاہت و درایت آنان بهره ها برده باشد و از کمالات معنوی و اخلاقی آنان، اندوخته هایی در خود فراهم کرده باشد.

آیا فانوس کش یا دربان یا خدمه - که همواره حضور خدمت دارند - از اصحاب شمرده می شوند؟ در حالی که هیچ بهره ای از علم و کمالات آنان در وجودشان راه نیافته و درصدد هم نبوده اند!

آیا شتربان یا انبار دار آن حضرت که هیچ گاه در صدد کسب معارف نبوی نبوده و یا شایستگی آن را نداشته اند، می توان جزء صحابه جلیل شمرد؟
آری معاصرین حضرت، چند دسته اند:

- ۱- افراد عادی کوجه و بازار، که ایمان آورده، به نماز و جماعات حضور می یافتند.
 - ۲- افراد آماده به خدمت به عنوان سرباز یا دیگر مأموران نظام اداری.
 - ۳- افراد خدمتگذار، در تأمین مایحتاج زندگی شخصی حضرت و خانواده اش.
 - ۴- افراد ملازم حضور در هر مجلس و محفل برای کسب فیض و کمالات معنوی و اخلاقی و بالا بردن سطح معلومات از طریق پرسش یا استماع کلمات دُرربار آن حضرت.
- حضرت، عده ای را موظف کرده بود تا روزانه حضور یابند و ده آیه، ده آیه، مطرح می فرمود، تلاوت، تفسیر و نحوه استنباط فروع احکام از اصول و مبانی کتاب و سنت را به آنان می آموخت. یعنی: همواره در تربیت این عده می کوشید تا افرادی شایسته و لایق، حافظ و قاری قرآن، مفسر و شارح آیات و فقهایی کامل، از میان آنان به وجود آورد، تا در آینده، راهبران لایقی برای امت باشند و هریک به اندازه لیاقت و شایستگی خود، بهره می برد.^{۱۸} که سرآمد همه، مولا امیر مؤمنان - علیه السلام - بود. زیرا پس از پیامبر، اعلم الناس بود و همگان به علم او نیازمند و او از همه مستغنی بود، در قرآن کریم می خوانیم:

«أنزل من السماء ماءً فسالأت أودية بقدرها»^{۱۹}. باران رحمت که فیض الهی است، ریزش می‌کند و در پهناي دشت، هر جویباری به اندازه ظرفیت خود از آن بهره می‌گیرد. «رفع درجات من نشاء و فوق كل ذی علیم علیم»^{۲۰} شایستگان درجات متفاوتی دارند و هر دانش‌وری، دانش و برتری بر او هست.

«یوقی الحکمة من یشاء، و من یوت الحکمة فقد اوق خیراً کثیراً»^{۲۱} حکمت، یعنی بینش و بصیرت دینی. تنها به شایستگان داده می‌شود و هر که مشمول این عنایت کبری گردید، از خیر و برکات عظیمی برخوردار است.

مسروق بن اجدع همدانی (از تابعان پارسا و از صحابه خاص مولا امیرمؤمنان) می‌گوید: من با فرهیختگانی از صحابه پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته و فیض برده‌ام، ولی آنان را همچون آبشخورهایی یافتم، که برخی یک نفر را سیراب و برخی دو نفر و برخی ده نفر و برخی صدنفر را سیراب می‌کردند و برخی، آن اندازه سرشار بود که اگر تمامی مردم جهان از آن می‌نوشیدند، جملگی را سیراب می‌نمود - که مقصود وی از این آبشخور سرشار، مولا امیرمؤمنان است. «هم درجات عندالله»^{۲۲} در این باره در کتاب تفسیر و مفسران به تفصیل سخن گفته ایم^{۲۳}.



از منظر پیروان اهل بیت - علیهم السلام - تنها این گروه (کوشا در کسب فضائل و مکارم اخلاق نبوی) شایسته لقب فخیم «صحابه» می‌باشند و دیگران که این لقب را یدک می‌کنند، تنها اسم صوری است و هیچ‌گونه شایستگی این لقب را ندارند و پیروان مکتب تشیع بالاجماع، اینان را صحابه نمی‌دانند، گرچه مرافق یا ملازم یا مصاحب و همواره در رکاب بوده باشند. چون شرائط سنگین صحابی بودن را در خود، فراهم نکرده بودند!!

ولی تعریفی که ابن حجر - بدون مبنا - از صحابی کرده، شامل تمامی این افراد می‌گردد و حتی رهگذری که احیاناً پیامبر را مشاهده کرده، سخنانی از وی شنیده و به وی ایمان آورده باشد و راه خود را گرفته و دیگر خدمت آن حضرت نرسیده باشد، نیز مشمول تعریف ابن حجر می‌گردد. و همچنین، شامل کسانی می‌شود که در محضر پیامبر بوده، ولی رفتار و کردار آنان، برخلاف سنت و شریعت بوده و شاید هم در دل، بذر نفاق و حقد بر اسلام را می‌پروراندند که پس از رحلت پیامبر، خلاف کاری آنان بر ملا گردید، که بر صفحه تاریخ ثبت و ضبط شده است. آری چگونه می‌توان این‌گونه افراد را صحابی شمرد؟!۱



مثلاً: سَمْرَةَ بن جندب که در زمان حیات پیامبر (ص) و پس از آن، پیوسته حرکاتی مضافاً از خود نشان داده و اساساً یک فرد معاند و لجوج، شمرده می شد تا جایی که پیامبر او را مورد عتاب شدید قرار داده، عنوان: «انك رَجُلٌ مُضَارٌّ» را نصیب او نمود^{۲۴} و سمره تا پایان عمر چنین بود و از هر گونه تجاوز و ستمگری به روش طاغوتیان روی گردان نبود.

زیادبن ابیه که از جانب معاویه والی بصره بود و هرچند مدت برای رسیدگی به امور کوفه نیز به آنجا می رفت و با دستور معاویه، سمره را جایگزین خود می کرد. سمره در این مدت کوتاه از ریختن خون - به بهانه های واهی - به حد افراط روی گردان نبود و بیش از هشت هزار نفر را سر برید. زیاد در موقع برگشت او را مورد سرزنش قرار داد و گفت: آیا نمی هراسی تا مبادا میان کشته شدگان بی گناهی باشی؟! سمره گفت: اگر دو برابر این مقدار را هم می کشتم نیز هراسی نداشتم.^{۲۵}

ابوسوار عدوی گوید در یک صبحگاهی، تنها از قبیله ما چهل و هشت نفر را سر برید که همگی حافظ قرآن بودند.^{۲۶}

سلمان عجلی گوید: حاضر بودم که افراد کثیری را به حضور سمره آوردند که همگی به وحدانیت خدا و رسالت خاتم الانبیاء شهادت می دادند و از هر گونه اندیشه و مکتب انحرافی، تبری می جستند. ولی سمره بدون توجه به شهادت آنان، دستور می داد تا همگی را سر ببرند. عجلی گوید: تا بیست و اندی را شاهد بودم که سر برید و دیگر تاب نیاورده و بیرون رفت.^{۲۷}

سمره آن اندازه در خونریزی و ستمگری بیداد می کرد، که مثل معاویه ای از کارهای او به وحشت افتاد و او را از ولایت موقت بصره به کلی معزول نمود.

سمره گوید: خدا، معاویه را لعنت کند: چنانچه به اندازه فرمانبرداری از وی از خدا فرمانبرداری کرده بودم، شاید خداوند مرا می آمرزید.^{۲۸}

آری فرمانبرداری وی از معاویه، قابل بخشش پرودگار نبوده و او خود به خوبی می دانست که جرائم و جنایات او، قابل بخشش نیست!!

ابن ابی الحدید، داستان پیشنهاد معاویه به سمره تا آیه «و من الناس من یعجبك قوله فی الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الذلخضام. و اذا تولى سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد»^{۲۹} را، درباره مولای متقیان، معرفی کند. و آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء

مرضات الله والله رؤوف بالعباد»^{۳۲} را درباره ابن ملجم، البته در مقابل دریافت چهار صد هزار درهم؟! سمره چنین جنایت بزرگی را پذیرفت و لعن ابدی را نصیب خود گردانید.^{۳۱}

سمره در مدت کوتاهی که ولایت بصره را برعهده داشت، حرکات طاغوت منش از خود بروز می داد، مثلاً هنگام حرکت با سواران خود، چنان می تاخت که افراد و حیوانات و هرچه در جلوی او بود زیر پا و زیر سم ستوران، لگدمال می کرد و باکی نداشت.

از سفری بازگشته بود و بر محله‌ای که بنی اسد در آنجا سکونت داشتند به تاخت عبور کرد، مردی از یکی از کوچه‌ها بیرون آمد، که یکی از پیش قراولان سمره با نیزه‌ای که در دست داشت طعنه‌ای به او زد و او را نقش زمین ساخت، در همین حال که در خون خود می غلتید، سمره سر رسید، پرسید: چه شده، به او گفتند: که بر سر راه ما قرار داشت و او را با نیزه کنار زدیم!!

آنگاه سمره گفت: تا هشداری باشد که موقع حرکت کوبه امیر، کسانی سر راه نباشند تا مورد طعنه نیزه‌های ما قرار نگیرند! و بی تفاوت گذشت!!^{۳۲}

و عاقبت کار او به آنجا انجامید که در واقعه دلخراش کربلا، پست ریاست پلیس ابن زیاد را برعهده داشت و مردم را برای قتل با فرزند پیامبر، تشویق و تحریک می کرد.^{۳۳} ابن قتیبه نوشته: او به سال شصت و اندی، هلاکت یافت.^{۳۳}

اساساً عداوت و حقد او نسبت به پیامبر اسلام، از همان دوران عهد رسالت، آشکار بود. از امام باقر(ع) روایت است که فرمود:

حضرت رسول(ص) گاه که در منزلگاهی فرود می آمد، افسار شتر خود را بر گرده اش افکنده، رها می نمود. شتر، در خرگاه آزادانه می چرید و گاه که در مقابل خیمه یکی از صحابه می رسید، چون می دانستند شتر پیامبر است به او چیزی می دادند.

در همین حال به خیمه سمره رسیده و طبق معمول سرکشید. ولی سمره از روی حقد و کینه فراوان با چوب دستی سترگی که در دست داشت چنان بر سر حیوان کوفت که سر حیوان شکافت و خون جاری گشت.^{۳۴}

آری، حالت نفاق و حقد درونی او نسبت به اسلام، همواره برای همگان روشن بود و صفحات تاریخ از مساوی‌گفتاری و رفتاری او، چیزها نوشته که مایه شگفتی است و دشمنی او با مولا امیرمؤمنان(ع) در حد افتضاح است و همین امر برای اثبات نفاق و حقد او، بر اسلام و در نهایت دوزخی بودن او، کافی است.

محمد بن منصور گوید: نزد احمد بن حنبل بودیم که شخصی از وی درباره حدیث مروی از مولا امیر مؤمنان (ع) پرسید که فرموده: «أنا قسم النار»؟ احمد بن حنبل به او گفت: چه چیز این حدیث، تو را در شگفتی وا داشته؟ آیا مگر روایت نکرده ایم که پیامبر اکرم (ص) به علی فرمود: «لا یحبک الا مؤمن، ولا یبغضک الا منافق»؟ (دوست ندارد تو را جز مؤمن و دشمن ندارد و تو را جز منافق).

محمد بن منصور و جماعت حاضر همگی گفتند: آری، حدیثی است صحیح و فرموده پیامبر اکرم است! آنگاه احمد بن حنبل به آنان گفت، از شما می پرسم: جایگاه مؤمن کجا است؟ همگی گفتیم: بهشت! احمد گفت: جایگاه منافق کجا است؟ همگی گفتیم: دوزخ! سپس احمد گفت: بر این اساس، علی، قسم النار است!^{۳۶}

یعنی: مولا امیر مؤمنان، معیار سنجش است تا بهشتیان از دوزخیان شناخته شوند. از پیامبر اکرم (ص) حدیث مشهوری روایت شده که به ابوهیره و ابومحذوره و سمره بن جندب فرمود: «آخرکم موتاً فی النار»^{۳۷} و آخرین آنها، تنها ابومحذوره و سمره بودند که هریک انتظار مرگ دیگری را پیش از خود می کشید و در نهایت، ابومحذوره پیش از سمره جان سپرد و این وسام (نشان) نصیب سمره گردید.^{۳۷}

سمره با بدترین وضعی جان سپرد، او به مرض زمهریره^{۳۸} مبتلا گردید و دستور داده بود تا دیگی از آب جوشان تهیه کنند و او از شدت سرمازدگی، بر تخته پاره ای که روی دیگ جوشان بود، می نشست، که ناگاه پاره تخته شکست و او در میان آب جوشان، جان سپرد^{۳۹}. طبری گوید: فمات شرمیته^{۴۰} آری داغی آتش را در دنیا پیش از ورود به آتش جاوید آخرت چشید. و علیه مایستحقه.

از مولا امیر مؤمنان (ع) پرسیدند: شقی ترین خلق چه کسی است؟ فرمود: «من باع دینه بدنیا غیره»^{۴۱} (کسی که دین و آئین و مقدسات خود را، به خواسته های پست دنیوی دیگران بفروشد). البته از باب «بمع مالایملک» است!

برای آگاهی بیشتر از زندگی سر تا پا ننگین سمره، به نوشته محقق علامه تستری رجوع شود^{۴۲}. اینک چگونه است که ابن حجر، چنین فرد آلوده ای را جزء صحابه درجه یک^{۴۳} به شمار می آورد؟!

در صورتی که امثال سمره از چهره های چرکین شناخته شده منافقین بودند که خداوند در قرآن درباره آنان می فرماید: «و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینه مردوا علی النفاق، لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین، ثم یردون الی عذاب عظیم»^{۴۴} مقصود از «مردوا علی النفاق»: تجاوز بیش از اندازه و به نهایت رساندن صفت زشت نفاق است که سمره بن جندب، مصداق اتم این آیه مبارکه است.

سمره از قبیله بنی فزاره از اعراب بادیه نشین بود که در کودکی، پدرش فوت نمود و مادرش او را به شهر مدینه آورد و با مردی به نام مری بن شیبان ازدواج نمود و سمره در دامان پدر خوانده اش تربیت یافت و از (حلفاء) هم بستگان انصار به شمار می رفت^{۴۵}. لذا، هم از «ممن حولک من الاعراب» و هم «و من اهل المدینه مردوا علی النفاق» محسوب می شود.

فرد دیگری که از اصحاب شمرده شده و در ردیف درجه یک صحابه قرار گرفته،^{۴۶} و مانند سمره بن جندب، از افرادی است که «باع دینه بدنیا غیره»، دین و شرف خود را در اختیار طاغوت زمان، یعنی معاویه قرار داد، بسرین اُرطاة است که به دستور معاویه با گروهی به مدینه حمله برده و خانه‌هایی را خراب و بزرگانی را شهید و سپس به یمن حمله برده دو فرزند عبیدالله بن عباس (قثم و عبدالرحمان) را در دامان مادرشان سربرید و از هرگونه جنایت و هتک حرمت روی گردان نبود و هر آنچه معاویه دستور می داد، بی درنگ انجام می داد.

مولا امیرمؤمنان(ع) درباره او فرمود: «اللهم ان بسراً باع دینه بالدنیا، وانتھک حریمک و کانت طاعة مخلوق فاجر اثر عنده من طاعتک».

سپس او را نفرین کرد: «اللهم فلا تمته حتی تسلبه عقله». که پس از اندکی دچار وسواس و آشفتگی عقلی گردید و هر دم می گفت: شمشیر مرا بیاورید تا افراد را بکشم، بستگان او شمشیری از چوب به دست او می دادند و مشکی پر از باد در جلوی او می گذارد و او، آن قدر بر آن می زد تا از حال می رفت و اگر پاره می شد، مشکی دیگر می طلبید.^{۴۷}

و کار او به جایی رسید که مدفوع خود را می خورد و هر دم می گفت چه خوراک خوبی است که دو فرزند عبیدالله به من می خوراندند و گاه دست های او را از پشت می بستند، آنگاه با دهان به مدفوع خود حمله ور می شد و آن را می خورد. و در همین حال راه دوزخ را در پیش گرفت و به لعنت ابدی پیوست.^{۴۸}

و عجیب تر آنکه ابن حجر، حکم بن ابی العاص (طریق رسول الله - تبعید شده پیامبر) را جزء صحابه درجه یک شمرده، با آنکه پیامبر او را مورد نفرین و لعنت قرار داد و او را به طائف تبعید کرد و تا پیامبر، حیات داشت جرأت آمدن به مدینه را نداشت، تا آنگاه که برادرزاده اش عثمان بر اریکه خلافت تکیه زد و او را باز گردانید و تا اندکی به پایان خلافت عثمان در کمال احترام نزد اهل نفاق می زیست. عائشه، خطاب به مروان - می گوید: «أما أنت یا مروانُ فأشهدُ ان رسول الله (ص) لعن أباک و انت فی صلیه».

از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت است که می گوید: «نزد پیامبر بودم که فرمود: اکنون مرد لعینی وارد می شود و آن مرد کسی جز حکم بن ابی العاص نبود، که همان لحظه وارد شد.»

و در سبب لعن و نفرین پیامبر نسبت به حکم نوشته اند: علاوه بر جاسوسی و افشای اسرار سیاسی او، همواره پیامبر را با حرکات ناهنجار، تمسخر می کرد و گاه، حرکات پیامبر را در راه رفتن - که به سبب کبر سن به سختی راه می رفت - تقلید گونه، به دنبال پیامبر، لنگان لنگان راه می رفت و در انتظار، موجب تمسخر آن حضرت می گردید. نوشته اند: گاه که پیامبر در خانه یکی از زوجات خود خلوت داشت، از دیوار خانه بالا رفته، سر می کشید و شکلک در می آورد... پیامبر او را دید و فرمان تبعید او را صادر نمود. و فرمود: امیدوارم همواره ناهنجار و لنگان باشی و حکم تا آخر عمر پلیدش، قبیح المنظر و در راه رفتن همواره لرزان و مورد مسخره دیگران بود. در این باره عبدالرحمان بن حسان بن ثابت، در هجو عبدالرحمان بن الحکم بن ابی العاص می گوید:

ان اللعین أبوک فارم عظامه
ان ترم ترم مَخْلَجاً مجنوناً
یمسی خمیص البطن من عمل التقی
و یظل من عمل الخبیث یطیناً^{۴۹}

اینک آیا شرم آور نیست که این شخص پلید را جزء اصحاب پیامبر به شمار آوریم؟!

و از این قبیل افراد ناشایست، بسیاریند که لقب صحابی بودن را یدک می کشند و شمه ای از خلق و خوی پیامبر، یا پای بندی به اصول شریعت در آنان، دیده نمی شود، همانند عمرو بن العاص که ننگ آفرین ترین رجال آن عصر بود و ابو موسی اشعری که خیانت بزرگ را نسبت به بزرگترین مرد جهان اسلام مرتکب گردید و در اواخر عمر ننگین اش آن اندازه پیر و خرفتمند گردیده که جملاتی را به عنوان آیه های سقط شده از قرآن مطرح می کرد و مروان بن الحکم که

نشانه «الوزغ ابن الوزغ» را آذین سینه پر کینه خود نموده بود. و ولید بن عقبه و ابوالاعور سلمی و ضحاک بن قیس و مغیره بن شعبه که در حمله به خانه دخت پیامبر اکرم و ضرب و شتم آن حضرت سهمی خطیر ایفا کرد... و غیره و غیره که همواره مورد لعن و نفرین بزرگ مرد اسلام مولای متقیان قرار داشتند. ۵۰ آیا شایسته است که چنین افراد ناشایست را به لقب فخیم صحابی مفتخر نمود؟؟ کلا و صدکلا..

آری در میان صحابه، افرادی بودند که این لقب را به شایستگی به خود اختصاص داده بودند و هر آنچه، مدح و ثنا یا تعریف و توصیف که از لسان پیامبر اکرم و ائمه اطهار درباره صحابه آمده، مقصود همین گروه نخبه‌اند و به قول معروف: «ضمیر، مرجع خود را مشخص می کند». و اساساً تناسب حکم و موضوع یکی از اصول بلاغت کلام است که شنونده باید عاقل باشد!

متقی هندی از طریق زاذان روایت می کند، گوید: موقعی که جمع کثیری پیرامون مولا امیرمؤمنان گردآمده بودند و در وی، حالت خوشی یافتند. لذا فرصت را غنیمت شمرده، از وی درخواست کردند راجع به صحابه خویش سخنی بگوید. فرمود: از کدام گروه صحابه؟ گفتند: آنان که از صحابه پیامبر نیز شمرده می شوند!

فرمود: همه صحابه پیامبر صحابه من اند، کدامین را خواستارید؟
گفتند: آنان که بیشتر مورد ستایش شمایند و بر آنان درود می فرستید، نه دیگران.

فرمود: کدامشان؟

گفتند: عبدالله بن مسعود؟

فرمود: سنت را دریافت و قرآن را به جان خرید.

گفتند: حذیفه بن الیمان؟

فرمود: دانست و پرسید و پی جوی کشف معضلات و حل مشکلات بود، تا آنکه آن را دریافت.

از او جویا شوید تا شما را به خوبی رهنمون باشد.

گفتند: ابوذر غفاری؟

فرمود: علم فراوانی را فرا گرفت و سخت بر آنچه اندوخته بود، پاسداری می کرد و در دین خود و

دستیابی به علوم و معارف همواره در تلاش بود و همواره پرسشگر بود و دست آوردهای فراوان فراهم کرده بود، گاه به او ارزانی می شد و گاه مورد امتناع قرار می گرفت. سینه وی، انباشته از علم و آگاهی بود و ظرفیت علمی او، لبریز شده بود.
گفتند: سلمان فارسی؟

فرمود: مردی است از ما و به سوی ما اهل بیت، پناه گرفته. چه کسی را همانند لقمان حکیم می توانید بیابید؟ (یعنی: جز سلمان!)

او علم اولین و آخرین را دریافته بود، کتاب های پیشین و پسین را خوانده بود. همچون دریایی متلاطم بود که هیچ گاه فرو نمی کشید.

گفتند: عمار بن یاسر؟

فرمود: او یگانه مردی است که خداوند ایمان را با گوشت و خون و عظم و شعر و بشره او مخلوط کرده، هیچ گاه از حق جدا نبوده و نخواهد بود. او همراه حق باشد. و هرگز آتش را نشاید که از بشره وی بجشد.

گفتند: ای مولای ما، از خود بگو!

فرمود: آرام باشید، خداوند از خود ستودن را منع کرده!

شخصی از حاضران گفت: ای مولای ما، مگر نه آن است که خداوند فرموده «و اما بنعمة ربك فحدث»؟^{۱۴۵}

فرمود: اکنون گوشه ای از نعمت های الهی - که بر من ارزانی شده - برایتان بازگو می کنم: من، در محضر پیامبر اکرم (ص) هر آنچه می پرسیدم، جواب کامل دریافت می کردم. هرگاه ساکت می شدم - و در برخی روایات آمده: هرگاه پرسش هایم به اتمام می رسید - خود حضرت شروع به سخن می کرد و بیان مطالب می نمود. فرمود: از این جهت است که در میان سینه ام انباشته ای از علم فراوان، فراهم گشته و در برخی روایات آمده: از حضرت درخواست کردم تا این همه دریافت ها، فراموش نشود! حضرت، دست خود را بر سینه ام نهاد و دعا فرمود و تا به امروز، هیچ گونه دریافتی را فراموش نکرده ام.^{۱۴۶}

و از این قبیل روایات که درباره نخبگان اصحاب رسیده، فراوان است که مقصود: همان قلیل افرادی هستند که همانند حواریون حضرت عیسی (ع) جنبه اختصاصی فراگیری علم و اخلاق کریمه آن حضرت را دارا بودند، نه هر که اندک ملاقاتی داشته و ایمان آورده باشد.

در این حدیث که ابو جعفر صدوق - علیه الرحمة - از امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل می‌کند، بنگرید که چگونه برخی از افراد - که احیاناً عنوان صحابی را یدک می‌کشند - اساساً (و تخصصاً) از زمره صحابه بیرونند.

از احمدین محمدین اسحاق طالقانی، روایت می‌کند که پدرش گفت: مردی در خراسان، سوگند به طلاق زوجه‌اش خورد، چنانچه معاویه از صحابه شمرده شود...

و این موقعی بود که حضرت رضاع (ع) در آن سامان بود و فقهاء موجود، همگی فتوا دادند که زوجه‌اش، مطلقه گردیده و در ضمن از حضرت رضاع (ع) استفتاء گردید، حضرت در جواب نوشت: طلاق، واقع نشده... فقهاء از حضرتش درخواست توضیح کردند؟ حضرت، در جواب نوشت: در روایات شما هم آمده، که ابوسعید خدری گفت: پیامبر اکرم (ص) در روز فتح مکه، به کسانی که (از روی ناچاری) در همان موقع اسلام آوردند و بسیاری بودند که گرد حضرت را گرفتند و توقع داشتند که آنان را جزء صحابه خود بشمرند؛ حضرت فرمود: «انتم خیر، و أصحابی خیر، ولا هجرة بعدالفتح». (شما جایگاه خود را دارید و اصحاب من جایگاه خود را و هجرت - (که شرط نخست صحابی بودن است)^{۵۳} - پس از فتح مکه برای مردم آن سامان، موردی ندارد).

حضرت رضاع (ع) فرمود: ملاحظه می‌کنید که پیامبر اکرم (ص) چنین افرادی را که پس از فتح مکه اسلام آورده‌اند، از صحابه خود جدا ساخت. فقهاء - پس از شنیدن دلائل حضرت رضا - آن را کامل دانستند و پذیرفتند.^{۵۴}

ملاحظه می‌فرمائید که حضرت با چه برداشت منطقی و ظریف و قابل قبول برای همه، امثال معاویه‌ها را از جرگه صحابه بیرون خواند و علت اصلی، همان ناشایستگی امثال این گونه افراد است که هرگز از علم و حکمت و اخلاق کریمه حضرت ختمی مرتب، چیزی فرانگرفته، بلکه بالعکس همواره، حرکتی بر خلاف جهت اسلام داشته‌اند.

این گونه افراد، گرچه به ظاهر اسلام آورده بودند، ولی همواره با همان عقائد و افکار جاهلی می‌زیستند و احیاناً در جرگه منافقین بودند تا اصحاب کبار. این جا است که مولا امیرمومنان (ع) در شرط صحابی بودن می‌فرماید: «ما لم یجدثوا بعده حدثاً و لم یأووا محدثاً»^{۵۵}.

که پس از پیامبر، دست به بدعتی نزده باشد، یا بدعت‌گذاری را در کنف و حمایت خود قرار نداشته باشد که امثال معاویه‌ها، درست برخلاف این فرمایش، هم بدعت‌گذار در دین و هم فضایی ایجاد کرده بودند که بدعت‌گذاران، در آن فضای آلوده، به هر ننگی و بدعت دست

می زدند و امثال سمیره ها در کنف و حمایت آنان، آزادانه با خدا و رسول و قرآن و اسلام، به جنگ و ستیز بر می خواستند!!

اینک چرا ابن حجر، این گونه افراد مضاد با دین و مضار در جامعه مسلمین را در عداد صحابه آورده؟! »

در صحیح بخاری و دیگر کتب معروف حدیثی و تاریخی آمده که پیامبر اکرم (ص)، از ارتداد و بازگشت به جاهلیت برخی از اطرافیان نزدیک خود خبر می دهد.

پیامبر در خطبه ای فرمود: «... ألا وانه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال»^{۵۶}. فاقول: یارب، أضحای؟! فیقول: انک لاتدری ما أحدثوا بعدک؟! فأقول - كما قال العبد الصالح - «و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم، فلما توفیتنی کنت أنت الرقیب علیهم»^{۵۷} فیقال: ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقتهم»^{۵۸}.

بخاری از ابن ابی ملیکه روایت می کند که بعد از استماع این حدیث گفت: «اللهم انا نعوذ بک ان نرجع علی أعقابنا أو نقتن عن دیننا»^{۵۹}.

این حدیث، از متواترات است که تمامی اصحاب سنن آن را آورده اند.^{۶۰}

مرحوم فیروزآبادی در کتاب پراج خود (کتاب السبعة) از منابع معتبر، متواتراً این حدیث را آورده است. علاوه بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابن ماجه و مسند امام احمد... از صحیح ترمذی، صحیح نسائی، مستدرک حاکم نیشابوری و ابوداود طیالسی و استیعاب ابن عبدالبر - در شرح حال بسرین اوطاة - و جلال الدین سیوطی در تفسیر الدرالمشور و تفسیر طبری و کنز العمال و نیز روایاتی که شاهد مدعی یا مؤید مطلب است، مشروحاً آورده است.. و به خوبی حق مطلب را اداء کرده و هرگونه توجیه ناروا یا تفسیر غلطی که برخی خواسته اند، از این راه، پارگی را رفو کنند، جواب قاطع داده است. جزا لله عن الاسلام والدفاع عن حریم الرساله و القرآن... خیر جزاء الصالحین»^{۶۱}.

برخی خواسته اند آیه «انقلبتم علی اعقابکم»^{۶۲} و روایات یاد شده را، ناظر به اعراب باده نشین و کسانی بدانند که در ابتدای خلافت ابی بکر از پرداخت زکاة - تا روشن شدن اوضاع - امتناع ورزیدند.

در صورتی که این آیه و روایات مربوطه، خطاب به کسانی است که پیامون پیامبر را فرا گرفته بودند و منافق گونه در طرح و تهیه نقشه برای آینده خویش بودند.

شاهد مطلب گفتار ابن عبدالبر در کتاب استیعاب، در شرح حال بسرین اوطاة است که از شفاعت

و فضاحت کارهای او سخن می گوید و آنگاه روایت یاد شده را می آورد، تا روشن کند که بسر بن أرتاة. از نمونه های بارز این حدیث است^{۶۳}.

غرض آن است که در میان اطرافیان پیامبر - که به ناحق لقب صحابه یافته اند - کسانی - فراوان - یافت می شوند که هرگز شایسته چنین لقب فخریمی نیستند و از نظر پیروان مکتب اهل بیت (ع) جنایتی بزرگ و حتک حرمت پیامبر عظیم الشان است که چنین افراد دون صفتی، در زمره صحابه جلیل نام برده شوند!!

از این رو حدیثی که امام رضا از پدرش از جدش امام صادق (ع) نقل می کند، فرمود: «اجتمع آل محمد... علی أن یقولوا فی أصحاب النبی - صلی الله علیه و آل وسلم - أحسن قول»^{۶۴}.

یعنی: آل البیت (ع) اتفاق نظر دارند، که همواره درباره صحابه، شایسته ترین عبارات را به کار برند.

این حدیث و امثال آن، خود به خود ناظر به همان صحابه راستین است، که رفتار و گفتارشان، نمایانگر خلق و خوی پیامبر است.

و به گفته حافظ شیرازی

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند	نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست	کلاه داری و آئین سروری داند
غلام همت آن رند عافیت سوزم	که در گدا صفتی کیمیاگری داند
هزار نکته باریکتر زمو این جا است	نه هر که سر بتراشد قلندری داند ^{۶۵}

ابوجعفر صدوق - علیه الرحمة - از محمد بن موسی بن نصر رازی، از پدرش روایت می کند: از امام رضا (ع) درباره فرموده پیامبر اکرم (ص) پرسیدند که فرموده: «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم» (به هریک از صحابه که روی آوری، تو را به خوبی هدایت گر خواهد بود).

حضرت رضا (ع) فرمود: حدیثی صحیح و درست است، البته، مراد، کسانی اند که پس از رحلت پیامبر دست به تغییر و تبدیل و تحریف دین نزدند.^{۶۶}

همچنین، روایات فراوان دیگری که اصحاب را مورد ستایش قرار داده ناظر به همین گروه صادق القول و استوار در دین اند.

ابوجعفر کلینی به سند صحیح از منصور بن حازم روایت می کند که از امام صادق (ع) درباره صحابه سؤال می کند: آیا آنچه از پیامبر نقل حدیث می کنند، راست می گویند یا به دروغ نسبت می دهند؟ حضرت فرمود: البته که صادق و راست گو هستند.^{۶۷}

در این فرمایش که به طور عموم، صحابه را مورد تصدیق و ستایش قرار داده، بدون شک، ناظر به صحابه ای است که از نظر اهل بیت، صحابی شمرده می شوند، نه به تعریف ابن حجر.

سپس، حضرت به سبب اختلاف در حدیث صحابه پرداخت و فرمود: که این به سبب عدم هماهنگی در حضور به هم رساندن به خدمت پیامبر بوده، برخی اول کلام، برخی آخر کلام و برخی عموم کلام را حضور داشته و دیگر خصوص آن را، برخی ناسخ و برخی منسوخ را... و هر کس هر آنچه شنیده و دریافت کرده بود، بعدها نقل می کرد و بدین سبب اختلاف در گفتار آنان پیدا شد که این اختلاف نه مایه تضاد است نه موجب تکذیب برخی و تصدیق برخی، بلکه همگی، صادق اند.^{۶۸}

مولا امیرمومنان (ع) آنجا که از شایستگان صحابه به طور گسترده سخن می گوید و جایگاه بلند آنان را از جرگه منافقین جدا می سازد، می فرماید: گفتار آن دسته از صحابه بلند پایه، جملگی صادق و مصدق است و هیچ گونه اختلافی میان آنان نیست جز سبب اختلاف در حضور و تلقی .. که هر یک به آنچه فرا گرفته سخن می گوید و راست می گوید.

آنگاه از خودش سخن می گوید: که هرگز از محضر پرفیض پیامبر، غیبت نجسته و هر آنچه پیامبر بر صحابه عرضه داشته، همگی را بدون کم و کاست فرا گرفته و هرگز فراموش نشده است.^{۶۹} در این جا، مناسب است دعای حضرت زین العابدین امام سجاد را که درباره صحابه و نیز درباره تابعین ایراد فرموده اند، از نظر خوانندگان بگذرانم و به خوبی روشن است که دعا، تنها شامل شایستگان این لقب فخیم می گردد و همانگونه که عرض شد: ضمیر، مرجع خود را تشخیص می دهد. علاوه که در ابتدای دعا، عبارت «الذین أحسنوا الصحبه» تقریباً تصریح به همین نکته است.

حضرت در دعای چهارم صحیفه چنین می فرماید:

اللَّهُمَّ وَأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً وَالَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَالَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَكَانَفُوهُ، وَأَسْرَعُوا إِلَى
وَفَادَيْتَهُ وَسَابَقُوا إِلَى دَعْوَتِهِ، وَاسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَ
قَاتَلُوا الْأَبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي تَبْيِيتِ بُيُوتِهِ، وَانْتَصَرُوا بِهِ وَمَنْ كَانُوا مُنْطَوِّينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةَ لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ وَ
الَّذِينَ هَجَرَتْهُمْ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَانْتَفَتَّ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكَنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ فَلَا تَنْسَلُ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ
وَفِيكَ، وَأَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَبِمَا حَاشَا الْخَلْقَ عَلَيْكَ، وَكَأَنَّمَا مَعَ رَسُولِكَ دَعَا لَكَ إِلَيْكَ وَاشْكُرْهُمْ عَلَى

هَجَّرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضَيْقِهِ، وَمَنْ كَثُرَتْ فِي اعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ

و در مورد تابعان راستین هم فرموده:

اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ الَّذِينَ قَضُوا أَسْمَتَهُمْ، وَتَحَرَّوْا وَجْهَهُمْ، وَمَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ لَمْ يَنْتَهِمْ رَبِّ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شُكٌّ فِي قَفْوَاتِهِمْ، وَالْإِيْتِمَادِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ مُكَانِفِينَ وَ مُوَازِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَنْتَفِقُونَ عَلَيْهِمْ، وَلَا يَنْتَهُمُونَهُمْ فِيمَا آذَوْا بِهِمْ اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَى أَرْوَاجِهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَعَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ صَلَوةً تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَتَفْحَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ، وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ وَتُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ بَرٍّ، وَتَقِيَهُمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الْإِطَارِقَ يَطْرُقُ بِخَيْرٍ وَتَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسَنِ الرَّجَاءِ لَكَ، وَالطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ، وَتَرَكِ التُّهْمَةَ فِيمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ لِتُرُدَّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ، وَتُرْهِدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ، وَتُحَبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ، وَالْإِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا وَتُعَاقِبُهُمْ مِمَّا تَفَعُّ بِهَ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْذُورَاتِهَا، وَكَبَّةِ النَّارِ وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا وَتُصَيِّرُهُمْ إِلَى أَمِنْ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ

تذکر: بحث ادامه دارد به ویژه در رابطه برخی شبهات و نیز در باره اعتبار قول صحابی در تفسیر
اصول معارف و احکام، که در ادامه خواهیم آورد. *طاعات فریضی*

بعونه تعالی

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - سوره توبه ۹: ۱۱۷.
- ۲ - همان: ۱۰۰.
- ۳ - سوره فتح ۴۸: ۲۶.
- ۴ - کتاب النوادر - راوندی ص ۱۴۶ / ۱۹۹. بحار ج ۲۲ ص ۳۱۰ / ۱۲. طرائف ابن طاروس ص ۴۲۸. صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۸۳.

- ۵ - امالی ابن الشیخ: ۲۸۱ - ۲۸۲. بحار ج ۲۲ ص ۳۱۳ / ۱۹.
- ۶ - الصواعق المعرقة ص ۱۴۱. این روایت را محب الدین طبری در باب شرف النبوه آورده است.
- ۷ - همان، ص ۱۴۰. این حدیث را حاکم نیشابوری در مستدرک و متقی هندی در کنز العمال و محب الدین طبری با سندهای معتبر آورده اند. رجوع شود به: فضائل الخمسه - فیروزآبادی ج ۲، ص ۵۹ - ۶۰.
- ۸ - فلو: کره اسب. سباط: دست باز و بخشنده. سلاط: زبان گویا و برنده. نهج البلاغه - کلمات قصار: ۴۶۵.
- ۹ - ترجمه دکتر شهیدی: ۴۴۳.
- ۱۰ - سوره توبه ۹: ۱۱۷.
- ۱۱ - سوره فتح ۴۸: ۲۶.
- ۱۲ - آل عمران ۳: ۱۹۵.
- ۱۳ - اعراف ۷: ۱۵۷.
- ۱۴ - سوره بقره ۲: ۱۷۷.
- ۱۵ - امالی ابن الشیخ ص ۳۳۲. بحار ج ۲۲ ص ۳۰۵ - ۳۰۶ / ۴.
- ۱۶ - دعاء چهارم - صحیفه سجادیه.
- ۱۷ - الاصابة فی معرفة الصحابة - مقدمه - ج ۱ ص ۷.
- ۱۸ - در روایت از عبدالله بن مسعود. رجوع شود به: تفسیر و مفسران ج ۱ ص ۱۶۲ - ۱۶۳.
- ۱۹ - سوره رعد ۱۳: ۱۷.
- ۲۰ - سوره یوسف ۱۲: ۷۶.
- ۲۱ - سوره بقره ۲: ۲۶۹.
- ۲۲ - آل عمران ۳: ۱۶۳. رجوع شود به تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۳، ص ۵۱، شرح حال مولا امیر مومنان).
- ۲۳ - رجوع شود به: تفسیر و مفسران ج ۱: ۱۶۲ - ۱۶۴ و ۱۸۷ - ۱۸۹ و ۱۹۵ - ۲۰۰ و غیره.
- ۲۴ - در داستان مرد انصاری که سمره در خانه وی درختی داشت و بدون هشدار قبلی وارد منزل او می گردید، مرد انصاری شکایت او را نزد پیامبر برد، پیامبر هر آنچه توسط نمود تا شاید او را نرم کند، زیر بار نرفت تا آنگاه که پیامبر دستور داد، درخت او را از بیخ برکنده به رویش بیافکنند، سپس او را مورد خطاب قرار داده فرمود: «أنت رجل مضار»، تو، فردی هستی که همواره در صدد آزار و ایداء دیگران هستی و این کلام خجسته، از آلودگی درونی سمره، خبر می دهد.
- رجوع شود به: کافی شریف ج ۵ ص ۲۹۴ / ۸ باب الضرار من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۹ / ۹ باب حکم الحریم
- ۴۴: «ما أراک یاسمره الا مضاراً». سنن أبی داوود ج ۳ ص ۳۱۵ / ۳۶۳۶: «أنت مضار». سنن بیهقی ج ۶ ص ۱۵۷:

- ۲۵ - تاریخ طبری ۵: ۲۳۶. حوادث سال ۵۰.
- ۲۶ - همان ۵: ۲۳۷.
- ۲۷ - همان ۵: ۲۹۲.
- ۲۸ - همان ۵: ۲۹۱.
- ۲۹ - سوره بقره ۲: ۲۰۴ - ۲۰۵.
- ۳۰ - بقره: ۲۰۷.
- ۳۱ - شرح النهج ج ۴، ص ۷۸.
- ۳۲ - تاریخ طبری ج ۵، ص ۲۳۷.
- ۳۳ - شرح النهج ۴: ۷۸.
- ۳۴ - روضه کافی (ج ۸) ص ۳۳۲ / ۵۱۵.
- ۳۵ - مات بالكوفه سنة بضع وستين، المعارف - ابن قتیبه ص ۱۳۲.
- ۳۶ - الاصابة - ابن حجر ج ۲ ص ۷۹. معارف ابن قتیبه ص ۱۳۲ (خطاب به ۱۰ نفر فرمود: آخرکم موتاً فی النار.
- ۳۷ - أنساب الاشراف بلاذری ج ۱ ص ۵۲۷.
- ۳۸ - ابن اثیر می نویسد: زمهریره، مرضی است کشنده و فوق العاده دردناک که خداوند آن را برای شکنجه کافران در پایان کار آمده ساخته. النهایه ج ۲ ص ۳۱۴. ابن اثیر - صاحب اسدالغایة - مرض او را به «کزاز شدید» تعبیر کرده (ج ۲ ص ۳۵۵)
- ۳۹ - اسدالغایة - ابن اثیر ج ۲ ص ۳۵۵.
- ۴۰ - تاریخ طبری ۵: ۲۹۲.
- ۴۱ - امالی طوسی ص ۲۹۴. بحار ۴۷: ۱۶۵ / ۵.
- ۴۲ - قاموس الرجال ج ۵: ۳۱۲ - ۳۱۵ / ۳۴۲۹.
- ۴۳ - الاصابة ج ۲ ص ۷۸ / ۳۴۷۵ حرف سین - القسم الاول.
- ۴۴ - سوره توبه ۹: ۱۰۱.
- ۴۵ - رجوع شود به: نهایه الارب فی انساب العرب - فلنشندی ص ۳۹۲. الاصابة - ابن حجر ج ۲ ص ۷۸. اسدالغایة - ابن اثیر ج ۲ ص ۳۵۴.
- ۴۶ - ابن حجر او را در قسم اول حرف باء قرار داده - الاصابة ج ۱ ص ۱۴۷ / ۶۴۲.
- ۴۷ - شرح النهج ج ۲ ص ۱۸.

- ۴۸ - قاموس الرجال ج ۲ ص ۳۰۴ - ۳۰۶ / ۱۰۸۷.
- ۴۹ - الاصابه - ابن حجر ۱ ص ۳۴۴ / ۱۷۷۷ . الاستيعاب - ابن عبدالبر، حاشیه الاصابه ج ۱ ص ۳۱۷ - ۳۱۸ .
- أسدالغابه - ابن اثیر ج ۲ ص ۳۳ - ۳۴.
- ۵۰ - شرح النهج ج ۴ ص ۷۹.
- ۵۱ - سوره ضحی ۹۳: ۱۱.
- ۵۲ - کنز العمال - متقی هندی ۱۳: ۱۵۹ - ۱۶۱ / ۳۶۴۹۲ . امالی صدوق مجلس ۴۳: ۳۲۴ - ۳۲۵ / ۹ . بحار ۲۲: ۳۱۸ - ۳۱۹ / ۴.
- ۵۳ - بدین معنا که اسلام آوردن وی از روی انتخاب صحیح باشد نه از روی ناچاری.
- ۵۴ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۹۳ باب ۳۲ / ۳۴.
- ۵۵ - بحار ج ۲۲ ص ۳۰۵ - ۳۰۶ / ۴.
- ۵۶ - اشاره به آیه ۴۱ - ۴۶ سوره واقعه: « و اصحاب الشمال. ما أصحاب الشمال؟! فی سموم و جحیم، و ظل من یحموم، لا یبارد ولا کریم، انهم كانوا قبل ذلك مترفین. و كانوا یصرون علی الحنث العظیم...».
- ۵۷ - سوره مائده ۵: ۱۱۷.
- ۵۸ - اشاره به آیه کریمه: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم...» (آل عمران ۳: ۱۴۴).
- ۵۹ - صحیح مسلم ج ۷ ص ۶۶ کتاب الفضائل باب اثبات حوض و صحیح بخاری ج ۹، ص ۵۸ کتاب الفتن.
- ۶۰ - رجوع شود به: صحیح بخاری کتاب الفتن (ج ۹ ص ۵۸ - ۵۹). تفسیر سوره الانبیاء ج ۶ ص ۱۲۲. تفسیر سوره مائده ج ۶ ص ۷۰ کتاب الرقاق باب کیف الحشر ج ۸، ص ۱۳۶. صحیح مسلم ج ۷ ص ۶۶ دو حدیث ۱ - اسماء بنت ابی بکر - ۲ عائشه، باب اثبات حوض نبینا. و ج ۸ ص ۱۵۷ باب فناء الدنیا و بیان الحشر (کتاب الجنه و صفة نعیمها). مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۳۵ و ص ۲۵۳ و ج ۳ ص ۲۸. و ج ۵ ص ۴۸.
- ۶۱ - رجوع شود به: کتاب السبعة من السلفه ص ۲۴ - ۳۴.
- ۶۲ - سوره آل عمران ۳: ۱۴۴.
- ۶۳ - الاستيعاب - حاشیه الاصابه ج ۱ ص ۱۵۴ - ۱۶۳.
- ۶۴ - ابوالفتوح رازی در تفسیر بسمله و جهر به آن، این حدیث را به گونه ارسال مسلم آورده است. که همانند مرسلات صدوق - علیه الرحمه - واجد اعتبار استنادی است. (تفسیر ابوالفتوح ج ۱: ۴۹ - ۵۰).
- ۶۵ - دیوان حافظ (حرف دال) شماره ۱۷۷.
- ۶۶ - عیون اخبار الرضا ج ۲: ۹۳ / ۳۳ باب ۳۲.

۶۷- کافی شریف ج ۱ ص ۶۵ / ۳ باب اختلاف الحدیث.

۶۸- همان.

۶۹- همان ص ۶۲ - ۶۴ / ۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی